



ولی الله درودیان

\* متن سخنرانی در شرکت مخابرات ایران (۱۳۰۷ تا ۱۳۰۸)

# محاصره‌ی بیست و پنج ساله

وندی این ظلمت جا  
جز سیانوحه‌ی شوهرده زنی، نیست  
ورنسیمنی جنید  
به رهش، نجوارا، نارونی نیست  
چیه بگویم؟  
سخنی نیست...

چه بگویم؟ سخنی نیست.  
می‌وزد از سر امید، نسیمی  
لیک، تا زمزمه‌ی سازگند،  
در همه خلوت صغرا  
به رهش  
نارونی نیست.  
چه بگویم؟ سخنی نیست.

\*\*\*

پشت درهای فرو بسته  
شب از دشمن و دشمن پر  
به کج اندیشی

خاموش

نشسته است

بامها

زیر فشار شب

کج

کوچه

از آمد و رفت شب بد چشم سمج

خسته است.

چه بگویم؟ - سخنی نیست

در همه خلوت این شهر، آوا

جز موشی در آند گلفی نیست

احمد شاملو (ا. بامداد) ۲۷ آذر سی و نه

در این شعر کوتاه، شاعر با ایجازی حیرت‌زا و با کمک تصویر  
های تاریک شکوهمند، شبی را که بر اطفال سرزمین مقدس می‌پوش  
سایه‌ی شوم خود را گسترده، ترسیم کرده است. اما آنچه ناگفته مانده،  
اینکه: در زیر قشر این واقعیت پلید و در یخبندان این زمستان، وحشت‌زا  
و در این «بیابان و شب هولی که خیال روشنی می‌برد با غارت» تاریخ  
خنی‌های قهرمان ما، چون درودخانه‌های زیرزمینی، در مسیر پیوسته‌ی  
خود، به حرکت و حیات جاودانه‌ی خویش ادامه داده، هرگز  
ناکسانی و هیچکسان را برای سد کردن حرکت تکاملی آن نبوده است  
باری، به مناسبتی نوشته‌ام که تاریخ ملت مظلوم ما را کلمه  
به کلمه و سطر به سطر و ورق به ورق به خون نوشته‌اند. اینکه عنوان  
سخنرانی خود را محاصره‌ی بیست و پنج ساله و نه محاصره هزار و  
پانصد ساله انتخاب کرده‌ام برای آن است که زمان این محاصره مصادفا

بوده است با بخشی از دوران نوجوانی و جوانی من. با بسیاری از مسائل و مصائب این سالها، دست و گریبان بوده‌ام و بر بسیاری از این فجایع، به داوری نشسته‌ام.

محاصره‌ی بیست و پنج ساله از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ هجری خورشیدی با سقوط حکومت ملی‌زنده یاد دکتر محمد مصدق آغاز گردید. اینکه می‌گویم محاصره‌ی همه‌جانبه، آشنایان و آگاهان به تاریخ خلق ما می‌دانند که بیست و پنج ساله‌ی اخیر در سراسر تاریخ وطن ما بی‌سابقه‌است.

متأسفانه در این مجال اندک، امکان ذکر شاهد مثال و مقایسه‌ی تاریخی وجود ندارد تا نشان بدهم که در هیچ زمانی و در هیچ مکانی و بدست هیچیک از فاتحان خودی و بیگانگان که بر این مرز و بوم مدام یورش می‌آوردند و خالک آن را به توپ‌های اسبان خود می‌کشیدند و با قتل عام‌ها و آتش‌سوزی‌ها و جنایات‌ها و خیانت‌ها که گاه هستی ملت ما را به نابودی اسی تهدید می‌کرد، چنین حمله و هجومی صورت گرفته‌است.

بعد از کودتای ۲۸ مرداد، این حمله و هجوم نا جوانمردانه، آرام و زیرکانه آغاز شد. در طی این بیست و پنج سال، ضرباتی به یگر فرهنگ و تمدن ما وارد آوردند که باید سالها بگذرد تا این خرابی‌ها ترمیم گردد و ضرر و زیان‌ها با کارگروهی ملت ما در همه‌ی زمینه‌ها جبران گردد.

در این محضر مقدس، سعی خواهم کردم مسائل را فهرست وار برشمارم و امیدوارم سخنانم مایه‌ی کسالت شما نشود و بر من ببخشاید اگر سخنانم تکراری است که در این برهه‌ی آزمون، ضرورت را جز گفتن و بازگفتن حرف‌های مکرر، به قصد بیدار ماندن و هشیار ماندن، تزیینی نیست.

در طی این سالها، رژیم ایران، به نام آبادانی و عمران کشور و باغوفای انقلاب، ضد انقلابی ترین ضربه‌ها را بر پیگر وطن ما وارد ساخت. نیازی به شاهد مثال در هیچ زمینه‌ی نیست. همه شما خواهان و برداران من، خود شاهدان عینی این جنایت‌ها و خیانت‌ها و ویرانی‌ها بوده‌اید. در متن فاجعه زیسته‌اید و مصائب را با گوشت و پوست خود احساس کرده‌اید و به خوبی آگاهید که اقتصاد کشور، اقتصاد وابسته است. صنعت کشور، صنعت موتناژ است. فرهنگ ما استعماری است. آموزش کشور خالی از محتوی است. نفت ما و دیگر ثروت‌های ملی ما به یغما رفته‌است. واحدهای کشاورزی ما تعطیل است. قنات‌ها و کازیرهای ما خشکیده، روستاها ویران شده، نیروی انسانی این روستاها به شهرها مهاجرت کرده‌اند و اکثریت آن‌ها در بدترین شرایط، در شهرهای بزرگ زندگی می‌کنند. اقتصاد سنتی ما، اقتصاد های بومی و محلی ما به فراموشی سپرده شده، معماری سنتی ما که مطابق آب و هوای وطن ما است جایش را به معماری بی‌ریشه‌ی غربی داده که هرگز هماهنگ با شرایط اقلیمی میهن ما نیست. حتی پوشاک‌های ملی و محلی ما از دستبرد تمدن و تجدد غرب در امان نمانده است. زبان ما، دین ما، شعرا، شعور، اصالت‌ها و نجابت‌های ما، حسرتیم حرمت زنان ما، مردان ما، کودکان ما، جوانان ما، کوتاه سخن، تمامت گستره‌ی فرهنگ و تمدن ما، مورد یورش امپریالیزم جهان‌خوار بین‌المللی و استبداد و استثمار داخلی قرار گرفته است.

اگر ضایعات مادی، در درازنای زمان قابل ترمیم باشد ضایعات فرهنگی از همه دیرتر قابل جبران است. در این جامی خواهم بر سر زلف فاجعه - فاجعه‌ی انقطاع فرهنگی و فاجعه‌ی انحطاط فرهنگی بیشتر بای فشارم:

ما در تاریخ خود، بارها دچار انقطاع فرهنگی شده‌ایم انقطاع فرهنگی چگونه بوجود می‌آید؟ مادر تاریخ خودمان می‌بینیم که بیگانگان به وطن ما هجوم می‌آورده‌اند شهرهای ما را به آتش می‌کشیده‌اند. روستاهای ما را ویران می‌کرده‌اند. مردم بی‌دفاع ما را از دم تیغ بیدریغ خود می‌گذرانیده‌اند، مساجد ما را، کتابخانه‌های

ما را، مراکز فرهنگی ما را ویران می‌کرده‌اند. کتابهای ما را به آب می‌شسته‌اند و یا به زیر سم ستوران خود می‌ریخته‌اند. دانشمندان و اندیشمندان ما را کشته‌اند و یا آنان را بیم جان متواری می‌شده‌اند. مراکز علمی و آموزشی ما تعطیل می‌شده‌است. توجه دارید که ایلفار بیگانگان، صدماتی بی‌شمار و عمیق به بخش‌های صنعتی و اقتصادی ما وارد می‌آورده است: اقتصادمان فلج می‌شده، کشتزارانمان ویران می‌شده، بازارهایمان بسته می‌ماند و سالها به درازا می‌کشیده تا آرامشی نسبی برقرار گردد و مردم زندگی روز مری خود را از نو آغاز کنند و ترمیم خرابی‌ها امکان پذیر گردد. این است که در تاریخ وطن ما بارها انقطاع فرهنگی پیش آمده و یکی از ویژگی‌های ما همین ناپیوستگی و عدم استمرار آن است. اما جای تأسف و تحیر این‌جا است که مادر طی این بیست و پنج سال هم دچار انقطاع فرهنگی بوده‌ایم. آن هم در چه زمانی و در چه دوره‌ی؟ در دورانی که نه با کسی جنگی داشته‌ایم و نه کشورمان دچار حمله اقوام خودی و بیگانه بوده است. سالهایی دچار گسستگی فرهنگی بوده‌ایم که از طرف امپریالیزم جهان‌خوار غرب کشورمان «جزیره آرامش» لقب گرفته بوده است. در این سالها، بین آموزش سنتی ما (یعنی مراکز علمی و مذهبی قدیم) و مراکز آموزش جدید فاصله افتاده است. در مراکز آموزشی جدید، آموزشها با روح زمانه و نیازهای اصیل جامعه‌ی جدید ما، هیچ نوع هماهنگی نبوده است. به این موضوع باز هم اشارت خواهم کرد. این نکته را همین‌جا یادآور نشده‌ام اضافه کنم و توضیح بدهم که هر نسل از نسل پیشین خود تقلید فرهنگی می‌کند. از این روسالها طول می‌کشد تا اثرات شوم این انقطاع فرهنگی قابل لمس و اندازه‌گیری بشود. ذکر مثالی چند در این زمینه، ضرور می‌نماید:

مردم میهن ما، در گذشته از راه آموزشهای کتبی و شفاهی (مکتب‌خانه‌ها، نظامیه‌ها، مدرسه‌ها، خانقاه‌ها، مسجدها) با فرهنگ اسلامی آشنا می‌شدند. و از آنجا که این فرهنگ در بستری زندگی عملی آنان جاری بود همگان با آن آشنا بودند و هر کس بنا به درک و دریافت و کوشش و کوشش خود، از چشمه‌ی زلال این فرهنگ سیراب می‌گردید اما اندک اندک و به سالها (از کودتای ۱۲۹۹) این گسستگی آغاز شد و امروز کار این گسستگی به جایی رسیده است که حتی کسانی که به اصطلاح فارغ التحصیل در یکی از رشته‌های فرهنگ اسلامی هستند، اطلاع چندانی از موضوع تحصیل خود ندارند. گناه این ناآگاهی البته به گردن رژیم خودکامه‌ی است که در این جغرافیای ستم، کمر به قتل عام همه‌ی ارزشهای فرهنگی ما بسته بوده است. اینک کار این انقطاع فرهنگی به جایی رسیده است که اگر در جهت اتصال آن اقدامی عاجل صورت نگیرد، فردا امکان قیام و اقدام دیگر میسر نخواهد بود. مثالی دیگر: این که پیش روی شما ایستاده در سال ۱۳۵۵ افتخاران را داشته‌است که جزوه‌ی بی‌درنقدها و بررسی شعر زنده یاد علی‌اکبر دهخدا منتشر کند. پس از انتشار آن دفتر، بسیاری از جوانان تحصیل کرده‌های پرسیدند مگر دهخدا شاعر هم بوده است؟ می‌دانید که دهخدا در سال ۱۳۳۴ بدروغ زندگی گفته است و در سال انتشار این جزوه فقط بیست و یک سال از مرگ وی گذشته بوده است. اگر انقطاع فرهنگی پیش نیامده بود نمی‌بایستی طی این بیست و یکسال، دهخدا برای تسلی جوان فرهیخته‌ی ما ناشناس بوده باشد و یا فقط بانام او به عنوان علامه و واژه‌شناس آشنا باشند. در حالی که دهخدا در فرهنگ ما حضور چشم‌گیر دارد و ادب معاصر ما بانام او آغاز می‌گردد.

باری، در طی این سالها از لحاظ تعداد مدرسه و تعداد دانشجو و دانش‌آموز و مراکز آموزشی به ظاهر بسیار پیشرفت داشته‌ایم. اما متأسفانه محتوای آموزشی ما روز به روز به خاطر ماهیت استعماری آن روبه افول بوده است. فرهنگ استعماری چه می‌کند جز نابودی نیروی انسانی ملت‌ها؟ جز افلاف وقت هزاران دانش‌آموز و دانشجو؟ و چه می‌آموزد جز آنچه در زندگی عملی ملت‌های زیر سلطه هرگز

به کار آنان نمی آید؟ فرهنگ استعماری فقط با کار این می آید که سالیانه به مراکز علمی جهانی آمار بدهند و به اصطلاح با این آماروارقام «بزرگی» بدهند. در چنین کشورها برانز نبودن آزادی بیان و آزادی قلم و آزادی اجتماعات و آزادی احزاب و آزادی بحث و گفت و گو و تبادل افکار و اندیشه ها که بدون آنها، زندگی سیاسی ملت ها اصلا و ابدا معنی و مفهومی نخواهد داشت فرهنگ ملی از زایش و رویش بازمی ماند.

جامعه ما از کودتای مرداد ۲۲ اندک اندک سیاست زدایی شد. خلق های ما از تفکر سیاسی محروم شدند و حق دخالت در تعیین سرنوشت خود را از دست دادند. حق انتقاد، حق سوال، حق اعتراض و دیگر حقوق فطری و اجتماعی آنان تعطیل گردیده در تعریف فرهنگ گفته اند: «مجموعه ای دستاوردهای فکری و مادی یک جامعه». بنا بر این تعریف، فرهنگ / سکه ای دورویه بی است که روی دیگر آن تمدن نام دارد. یعنی بخش مادی فرهنگ. وقتی می گویم ملت ایران، ملت فرانسه، ملت چین، ملت هند، این ملت ها با فرهنگشان هویت می گیرند، برای بی هویت کردن و نابود کردن یک ملت کافی است که فرهنگ ملی آنان را از محتوی تهی کنیم. چگونه چنین کاری امکان پذیر می گردد؟ با شیوه های بیکارروانی و هجوم های اقتصادی. به یکی از این شیوه ها اشارت کردیم. یعنی سیاست زدایی. یعنی ملتی را تا حد یک حیوان اقتصادی تنزل دادن. حیوانی که در دایره تولید برای مصرف مصرف بسرای تولید، شب و روز بسه گرد خویش می گردد. دیگر اینکه با شیوه های روانی به آن ملت ها تلقین کنیم که تو هیچ نیستی: فرهنگ کهنه است. دینت بوی «نا» می دهد. شعرت یاقه است. نثرت بدرت نمی خورد. آثاری که از پدرانت به ارث برده ای مشمول مرور زمان شده و در عرصه زندگی از یاری رساندن به تو عاجز است. فلسفه ات در برابر فلسفه غرب غیر علمی است. زیانت ظرفیت نقل و انتقال مفاهیم فرهنگ مادی و معنوی غرب را ندارد و باید هر چه زودتر فراموش گردد.

از کودتای ۱۲۹۹، سرکوب آزادگان و اندیشمندان جامعه ما در ابعادی وسیع، با ترور، وحشت و ارباب، سرکوب، دهان دوختن، زبان بریدن، قلم شکستن، حبس و زندان و شکنجه و تبعید آغاز می گردد. اما در طی این بیست و پنج ساله است که اختناق به اوج سیاه و اهریمنی خود می رسد. انقطاع فرهنگی و پس از آن انحطاط فرهنگی آغاز می گردد. رواج بازار ترجمه، ترجمه های بیش از تألیف و خلق و ابداع آثار فرهنگی ملی یکی از نشانه ها و علامت های بیماری فرهنگی است. فرهنگ زدائی ملی است. ترجمه کردن از زبان های دیگر به قصد ایجاد ارتباط فرهنگی و آموزشی با دیگر ملت ها البته کاری است سودمند. اما اگر قرار باشد ملتی فقط به کار ترجمه بپردازد و از آفرینش آثار فرهنگی باز ماند نشانه ای آن است که دیگر فرهنگ او، فرهنگ زنده و شکوفا و بویانیست. بلکه فرهنگی است روبه مرگ. فرهنگی است محتضر. و مرگ فرهنگی یعنی مرگ ملتی که برای همیشه به فراموشخانه تاریخ سپرده خواهد شد.

برای بوجود آوردن چنین مرگی، دستهای پیدا و پنهان استعمار بیگانه و استبداد داخلی، یکدم از تلاش و تقلا با زیمانندند. با خالی کردن آموزش مردم از محتوی، با ایجاد محرومیت برای آموزگاران و دبیران و استادان راستین که به کار آموزش و پرورش فرزندان این مرز و بوم عشق می ورزیدند، با حمایت از فشرهای طفیلی جامعه و در نتیجه تحقیر و توهین به طبقه فرهنگیان، با حبس و تبعید و شهادت شاعران و نویسندگان و متفکران این وجدان های بیدار ملت ما - یعنی هدایت ها - آل احمد ها - دکتر شریعتی ها - بهرنگی ها - عشقی ها - فرخی یزدی ها - محمد مسعودها - علوی ها - ساعدی ها ... با نوطه سکوت در برابر خادمان حقیقی ملت ما - با پروبال دادن به نژاد بیت المال - با ایجاد سانسور برای کتاب، روزنامه، با به زندان افکندن مردم کتابخوان و اعدام آنان بخاطر خواندن و داشتن کتاب، با محاصره ای

اقتصادی توده های مظلوم و محروم، با ایجاد گرانی ها ی مصنوعی برای ارزاق عمومی که همه درآمد های نا چیز آنان را می بلعد، با انحصاری کردن فرهنگ، با بالابردن مصنوعی گرایه های خانه و ایجاد جنگ مالک و مستاجر و اشاعه بیگانگی و بیگانیزم و فرهنگ آن، با ایجاد مشکل عبور و مرور یا به اصطلاح «ترافیک» و مردم را در روی یکدیگر قرار دادن که دشمن اصلی را فراموش کنند با ایجاد راه بندان های مصنوعی، با هدر دادن وقت و عمر مردم در اصف اتوبوس. با قطع راه های ارتباطی مردم با یکدیگر. با نفی اخلاق عمومی جامعه که هر جامعه ویژگی های اخلاقی خود را دارد. با ایجاد سازمان دوزخی ساواک و به خطر انداختن سلامت روانی مردم و ایجاد سوءظن به همه چیز و همه کس. با ایجاد بی اعتمادی و ترس از فردا، ترس از گرسنه ماندن، ترس از گرفتار شدن، با خلق سلاح روانی مردم با شیوه های پلیسی. با ایجاد فحطی های مصنوعی مثل فحطی پیاز و سیب زمینی و تخم مرغ... با پخش مواد مخدر و آلودن جوانان جامعه، با پخش مسابقات فوتبال، با ایجاد سروصداهایی که قدرت تفکر مردم را تضعیف کند، با مسموم کردن تدریجی هوای شهرها و در نتیجه مسموم کردن مردم ...

اعتقاد این کوچکترین آن است که رژیم با محاصره ای همه جانبه ی ملت ما که شمه بی از آن را بر سر مردم، بر آن بود که از هستی ما بر آرد گرد. اما خدا نخواست و نقشه ای اهریمنی دشمنان ما نقش بر آب شد:

مبارکه دادیم این رفست ستم بر مسا  
بر کاخ ستمکاران تا خود چهره سد خلدان

اگر بندهای اسارتی که بردست و پا و زبان ما بسته بودند اندکی از فشار خود کاسته، آن را امید یون و مرهون شهیدانی هستیم که در راه اعاده حیثیت و شرف انسانی ما مردانه قد علم کردند و با نثار خون سرخ خود طلوع آزادی ما را بشارت دادند. رحمت خدای بزرگ به روان آنان و سلام و درود ما نثارشان باد. بر ذمه، ما است که پاس خونهای گرانی آنان را بداریم. در این مقطع تاریخی منضبط و گوش به فرمان مجاهد کبیر و رهبر انقلاب ملت خود، امام العظمی خمینی، وحدت کلمه ای خویش را که سر پیروزی مادر گرو آنست حفظ کنیم. چرا که دشمن همه ای امیدش را به تفرقه ما بسته است تنها با بیداری و هوشیاری ما است که امیدش به ناامیدی خواهد انجامید.

به یاد داشته باشیم که در طلوع آزادی و آستانه ی پیروزی هستیم و هنوز تار سیندن به سر منزل راهی دراز در پیش رو داریم. ما خواستار پیروزی هستیم. ما خواهان تغییر پستیانی همه ی نمادهای اجتماعی. پس هوشیار باشیم که برای اصلاحات - طعی، انقلاب ما را عقیم نگذارند و دشمنی و کینه ی ما را از نهادهای اجتماعی به سوی افراد منحرف نکنند. سیاد داشته باشیم که در رهبرانقلاب راستین، عناصر مرتجع و ضد انقلاب و فرصت طلب باید تصفیه شوند تا در آینده نتوانند مسیر حرکت انقلابی ما را به خاطر منافع طبقاتی خود، به بیراهه بکشانند. این وظیفه یی بود که متأسفانه پدران ما در انقلاب مشروطیت ایران از انجام آن غفلت ورزیدند و نتایج شوم آن را هم خود دیدند و هم فرزندان خود را گرفتار آن کردند.

انشاء الله پس از بدست آوردن پیروزی و تغییر رژیم استبدادی همچنان پیوسته بیدار و هوشیار نگران سرنوشت خود باشیم، مقدرات خود را بدست دیگران نسپاریم که این دیگران هر چند دارای صلاحیت و تقوای سیاسی و اخلاقی بوده باشند امکان دارد بدون نظارت و دخالت مستمر ما به بیراهه کشیده شوند. و سخن آخر اینکه، این شعر استارودکی را همیشه آویزه گوش هوش خود کنیم که فرمود:

هر که نامخت از گذشت روزگار

نیز ناموزد ز هیچ آموزگار